

...اما چیزی که هیچ وقت درک نکردی این است که چطور می شود تحصیل کرده ترین آدم های دومینیکن، روشنفکرهای مملکت، حقوق دان ها، پزشک ها، مهندس ها، که اغلب فارغ التحصیل بهترین دانشگاه های ایالات متحد و فرانسه بودند، آدم هایی حساس، فرهیخته و با تجربه، خوب خوانده، صاحب فکر، که قاعدتا باید شامه تیزی برای شناخت هرچیز مسخره داشته باشند، آدم هایی با احساس و وجدان، اجازه می دادند آن طور وحشیانه ازشان (از همه شان، در موارد مختلف) سوء استفاده بشود، مثل دن فروئیلان آرابال<sup>۱</sup> در آن شب مهمانی در بارائونا.

دوباره به زمان حال برمی گردد و تکرار می کند «حیف که نمی توانی حرف بزنی. والا سعی می کردیم با هم از این مسئله سر در بیاریم. چه چیزی دن فروئیلان را وا می داشت که سرسپردگی برده وار به تروخیو را همان جور ادامه بدهد؟ او تا دم آخر وفادار ماند، مثل تو. بازهم دست رئیسی را می لیسید که در بارائونا به خودش نازیده بود که زن او را گاییده. همان رئیسی که یکسره وامی داشتش در مقام صدر اعظم جمهوری به آمریکای جنوبی سفر کند، از بوئنوس آیرس تا کاراکاس، از کاراکاس تا ریو یا برازیلیا، از برازیلیا تا مونته ویدئو، از مونته ویدئو تا کاراکاس به دیدار روسای کشورها برود، تا خودش بتواند سر صبر و با دل آسوده همسایه خوشگل ما را بتپاند.»

این تصویری است که دیرزمانی اورانیا را دنبال کرده، تصویری که به خنده می اندازدش و غرق نفرتش می کند. تصویر آقای وزیر دوران تروخیو که یکسرا از پله های هواپیما بالا و پایین می رود، به پایتخت کشورهای آمریکای جنوبی سفر می کند، فرمان های قاطعی را که در هر فرودگاه به انتظار اوست روی چشم می گذارد، تا باز همان طور به سفرهای دیوانه وارش ادامه بدهد، و حکومت ها را با بهانه های پوچ و مسخره کلافه کند. و این همه به این خاطر که وقتی رئیس دارد ترتیب همسرش را می دهد، مانع برگشت او به سیوداد تروخیو بشوند. این را شخص کرس ولر<sup>۲</sup> بهترین زندگینامه نویس تروخیو گفته. بنابراین همه، از جمله دن فروئیلان از ماجرا خبر داشتند.

«ارزشش را داشت پدر؟ آیا به این خاطر بود که خیال می کردید قدرت توی دست شماست؟ گاهی اوقات فکر می کنم به این خاطر نبوده، فکر می کنم موفقیت برایتان مسئله ثانوی بوده. یعنی تو، آرابال، بیچاردو، چیرینوس، آلوارس پینا و مانوئل آلفونسو، واقعا خوششان می آمد که به گه بکشاندتان. فکر می کنم تروخیو یک جور استعداد مازوخیستی را از ته و توی روحشان بیرون کشیده بود، فکر می کنم شما آدم هایی بودید که برای ارضا شدن می بایست تف به روتان بیندازند، خوار و ذلیل تان بکنند...»

برگرفته از کتاب "سوربز *Feast of the Goat* نوشته ماریو وارگاس یوسا، ترجمه عبدالله کوثری، نشر علم، ۱۳۸۸

Don Frouillan Arabal<sup>۱</sup>  
Crassweller<sup>۲</sup>